

تحلیل گفتمان ژئوپلیتیک دولت مدرن در مدیریت سیاسی فضا در ایران

دکتر رسول افضل^۱، احسان یاری^۲، دکتر اسکندر مرادی^۳ و دکتر اکبر ولی‌زاده^۴

چکیده

هدف این مقاله واژگون‌سازی گفتمان مسلط و رایج در مدیریت سیاسی فضا است. واژگونی چنان که فوکو می‌گوید؛ عبارت است از آنچه انسان ممکن است در فرض مفهوم مخالف در ذهن خود احیاء کند. واژگونی بدین معناست که وقتی سنت یا مکتبی تفسیر خاصی از رویدادی عرضه می‌دارد، می‌توان با طرح تفسیر و تعبیر مقابل آن، زمینه اندیشه تازه‌ای را در آن خصوص مهیا کرد. وقتی پدیده‌ای از زاویه خاصی مورد توجه قرار می‌گیرد، می‌توان زاویه و افق دیگر آن را نیز مطرح کرد. در اینجا زاویه و افق دیگر معنا و مصداق مفهوم "مدیریت سیاسی فضا" مدنظر است و چنین رویکردی "واژگون‌سازی" گفتمان رایج در مدیریت سیاسی فضا در دانش/قدرت ژئوپلیتیک نامیده شده است.

از نقطه نظر روش‌شناسی، این پژوهش مبتنی بر روش منحصر به فرد میشل فوکو به‌ویژه در مبحث "دیرینه-شناسی دانش" است. دیرینه‌شناسی شیوه تحلیل قواعد نهفته و ناآگاهانه تشکیل گفتمان‌ها در علوم انسانی است. هدف آن توصیف آرشیوی از احکام است که در یک عصر و جامعه خاص رایج‌اند. دیرینه‌شناسی در پی شرح شرایط وجود گفتمان و حوزه علمی کاربرد و انتشار آن است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که مقوله مدیریت سیاسی فضا در ایران از دستاوردهای ورود مفاهیم مدرن به عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و فضایی کشور است. تا قبل از تشکیل دولت مدرن در ایران مدیریت سیاسی فضا نمی‌تواند معنا و مفهوم نوین خود را داشته باشد. در طول دوره حاکمیت دولت مدرن بر ایران هدف نهایی مدیریت سیاسی ایجاد و کنترل فضا براساس گفتمانی خاص بوده است.

کلیدواژگان: فضا، گفتمان، ژئوپلیتیک، مدیریت سیاسی، ایران.

۱. دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران

۲. استادیار دانشگاه شیراز

۳. استادیار دانشگاه پیام نور استان کردستان

۴. استادیار دانشگاه تهران

مقدمه

در رابطه با مدیریت سیاسی فضا تحقیقات گسترده‌ای در ایران انجام گرفته است. بررسی این منابع نشان می‌دهد که تمرکز عمده این مطالعات بر دو شیوه مرسوم مدیریت سیاسی فضا یعنی "تمرکزگرایی و عدم تمرکز و یا ترکیبی از آنها" تحت حاکمیت گفتمان رایج در مدیریت سیاسی فضا است. ویژگی مشترک همه این پژوهش‌ها این است که فضا را مقوله‌ای پنداشته‌اند که باید کنترل و مدیریت شود. در گفتمان رایج مدیریت سیاسی، فضا امری طبیعی، غیرگفتمانی و مقوله‌ای از پیش تعیین شده است که صرفاً باید کنترل شود. فضا کالایی امنیتی است. هدف عمده بازیگران مختلف عرصه فضایی، کنترل است.

بدون شک میشل فوکو^۱ یکی از مشهورترین و تأثیرگذارترین فیلسوفان و ناقدان مدرنیته در نیمه دوم قرن بیستم است. رویکرد اصلی میشل فوکو نقد ساخت علوم انسانی و اجتماعی مدرن است. برخی ناقدان اندیشه‌های وی را ساختارگرایی دانسته‌اند. اما وی پیوسته در نوشته‌ها و مصاحبه‌هایش خود را از این گرایش برکنار دانسته است. کارهای فوکو هم به ساختارگرایی ارتباط دارد هم پس‌اساختارگرایی. هرچند فوکو این برجسب‌ها را در مورد خودش قبول نداشت. فوکو حتی در مصاحبه‌ای با روزنامه لوموند در ژانویه ۱۹۸۰ با کریستین دلاکامپنی به این شرط که نام وی فاش نشود مصاحبه را پذیرفت. این مصاحبه با عنوان فیلسوف نقابدار^۲ چاپ شد (جهان‌دیده، سرخوش، ۱۳۸۶: ۷۰). آثار فوکو چندان گسترده است که علایق روش شناختی، بررسی‌های خاص تجربی در مورد دیوانگی و تیمارستان، بررسی پزشکی و پیدایش عملکرد بالینی، تبهکاری و نظام زندانبانی، و مطالعه میل جنسی و نظارت اجتماعی روی اعمال جنسی را دربر می‌گیرد (ریتزر، ۱۳۸۴: ۵۵۵). فوکو تأکید می‌کرد: از من نپرسید کی هستم و از من نخواهید همان‌کس باقی بمانم. به همین دلیل آثار فوکو پذیرای انواع تفسیرهاست. به‌طور کلی آثار فوکو در حیطه مجموعه مباحثی قرار می‌گیرد که به نظریه‌های گفتمان و روابط قدرت/دانش موسومند. در این مبحث آنچه مدنظر است تأثیر عمیق فوکو بر دانش جغرافیای سیاسی انتقادی و ژئوپلیتیک پست‌مدرن است. این تأثیر در دنیای انگلیسی زبان و در آثار کسانی چون دالبی، اتوا، جان اگنو و

1. Michel Foucault(1926-1984)

2. The masked philosopher

دیگران مشهود است. ورود مفاهیم ویژه فلسفه فوکو به حوزه جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک جهت‌گیری‌های متنوعی را در پی داشته است. به‌طور کلی آثار فوکو در حیطه مجموعه مباحثی قرار می‌گیرد که به نظریه‌های گفتمان و روابط قدرت/دانش^۱ موسومند. مفهوم جغرافیا در آثار فوکو جایگاه ویژه‌ای دارد. وی بویژه در "امنیت، قلمرو و جمعیت"^۲ ساخت دانش جغرافیایی را در تحلیل مفاهیمی چون زیست/قدرت، سازوکارهای قدرت، سازوکارهای انضباطی، دستگاه امنیتی، فضای امنیتی، برنامه‌ریزی فضای شهری در قرن شانزدهم و هفده میلادی، عقلانیت دولتی و ظهور جمعیت، مسئله دولت و دولت‌مندی^۳ در قرن شانزدهم که در کالج دی‌فرانس تحت‌عنوان تاریخ نظامهای فکر ایراد می‌شد، جغرافیا را در کانون تحلیل‌های خود قرار داد.

فوکو در پاسخ به اینکه آیا فضا در تحلیلش از قدرت، مرکزی است یا نه، گفت گویا در تکنولوژی قدرت، فضا نقش مرکزی ایجاد می‌کند. فضا در هر شکلی از زندگی اجتماعی بنیادین است. فضا در هر عمل قدرت بنیادین است. فضا نه تنها در به‌کارگیری و اعمال قدرت اهمیت بنیادین دارد، بلکه در هرگونه مقاومت در برابر قدرت نیز نقش اساسی دارد. آنجا که قدرت هست، مقاومت نیز وجود دارد (مرادی، اسکندر، ۱۳۹۰: ۲۳۳).

آنچه از تأثیر رویکرد ویژه میشل فوکو در دانش جغرافیایی ایفاد می‌گردد، این است که جغرافیا نه متکی بر داده‌های از پیش تعیین شده جغرافیایی، بلکه نوعی گفتمان و شکلی از دانش/قدرت است. جغرافیا نوعی تکنولوژی قدرت محسوب می‌شود. چنانکه فوکو تأکید می‌کند؛ دانش و قدرت بر یکدیگر دلالت دارند. دانش نوعی فرآورده قدرت است. قدرت در سایه دانش همه چیز را رویت‌پذیر می‌سازد. گفتمان جغرافیایی/ژئوپلیتیکی قدرت با استفاده از تکنیک‌ها و روش‌های کارتوگرافیکی فضای جغرافیایی را به فضای قابل دید و کنترل‌پذیر تبدیل می‌کند. این فضا محصولی طبیعی نیست، بلکه فرآورده‌ای از فرآورده‌های قدرت است (مرادی، اسکندر، ۱۳۹۰: ۶).

فضا

انسان با فعالیت در محیط طبیعی، محیط مصنوع را می‌سازد. فضا مجموعه‌ای از انسانها،

-
1. Power/knowledge
 2. Security, Territory, Population, Lectures at the College De France(1977-78)
 3. Govern mentality

فعالیت‌ها، محیط طبیعی و محیط مصنوع است. به بیان دیگر (فضا) محدود به ابعاد فیزیکی نشده و آنچه را در خود داشته اعم از فیزیکی و غیرفیزیکی و یا ایستا و پویا را شامل شده و دارای بعد زمان است. در واقع فضا مفهوم وسیعتری نسبت به مکان دارد و به مجموعه ساختارهای مکانی در ابعاد سطحی و ارتفاع گفته می‌شود. از این رو، فضا در برگیرنده اشکال مختلف مکانی است که در آن نظم معینی نسبت به یکدیگر قرارداده و کاربری متفاوت دارند و روابط پیوندگی گوناگون میان آنها برقرار است.

تجلی تلاش انسان در جوابگویی به نیازهایش رشد و توسعه فضا است. فضای توسعه حیطه چنین تلاشی است که در برگیرنده پدیده‌های عینی و ذهنی و روابط آنها بوده و محتوی توسعه را کالبد می‌بخشد. گاه اقدامات هدفمند انسان و تلاش آگاهانه و گاه خود به خودی و اتفاقی به توسعه فضا ختم می‌شود.

فضا مختص پدیده‌های مرئی و ملموس نبوده و عملکردها و روابط و حرکات را نیز در برمی‌گیرد از این رو (فضا) مجموعه کالبد و محتواست. هنگامی که صفتی به فضا نسبت داده می‌شود بنا بر آن که کالبد یا محتوی را در نظر داشته باشد، حوزه یا قلمروی فضا را مشخص می‌سازد. مثلاً فضای شهری بنا بر این کالبد فیزیکی شهر و در حیطه شهر قرار می‌گیرد. و یا به همین روال (فضای ملی) در محدوده مرزهای کشور است. لیکن فضای بازرگانی بخشی از شهر و چه بسا حومه شهر و کانالهای ارتباطی را شامل می‌شود و بنابراین محتوی (عملکرد) حیطه خود را تعیین می‌نماید.

فضا در اصل قابلیت تطبیق و تغییر و گسترش داشته و تغییرپذیری و بسط‌پذیری فضا دلیل بر پویایی آن است. لازمه استفاده بهینه از فضا استقرار پدیده‌ها در فضا با نظم است تا در مجموع فضا نظام و سیستم داشته و به صورت هماهنگ و با حداکثر ظرفیت و کارایی با ایجاد نظام فضائی، خود قابلیت‌های جدیدی را به وجود آورد.

فضای جغرافیایی، بازتابی از آگاهی‌های اساسی انسان از جهان، تجربیات او از زندگی و وابستگی‌های ارادی او با محیط خود می‌باشد. فضای جغرافیایی، فضای منحصر بفرد برای فرهنگ خاص است. در واقع فضای انسان زاده‌ای است که تجربیات فرهنگی خاصی را از زندگی به نمایش می‌گذارد.

فضای جغرافیایی، با تصمیمات انسانی، فردی یا جمعی، اختیاری یا اجباری، آگاهانه یا ناآگاهانه،

به‌طور مرتب تغییر می‌یابد. اگر بخواهیم پدیده‌های فضای جغرافیایی را عمیقاً مطالعه کنیم. لازم است عوامل و سازمان‌های تصمیم‌گیرنده‌ای را که این پدیده‌های فضایی را سامان داده‌اند بشناسیم و با هدف‌های آنها آشنا شویم. این عوامل و تصمیم‌گیرندگان عبارتند از: نظام‌های حکومتی، سازمان‌های دولتی، سازمان‌های برنامه‌ریزی، صاحبان صنایع، زمین‌داران و ... در سطوح پایین‌تر، افرادی که فضای جغرافیایی را جهت زندگی خود انتخاب کرده‌اند. بدینسان فضای جغرافیایی در بستر محیط طبیعی، در سیر زمان، در گذشته و حال و با تصمیم‌گیری انسانی عینیت می‌یابد.

ساخت فضای کنترل شده

مفهوم فضا به‌مثابه یک ساخت اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژیکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در دانش جغرافیایی است. همچنان که دیوید هاروی می‌گوید؛ کل پراکتیس و فلسفه جغرافیا به توسعه چهارچوب مفهومی مدیریت توزیع ابژه‌ها و رخدادها در فضا بستگی دارد. در گفتمان ژئوپلیتیکی مدرن مفهوم فضا مبتنی بر ژئومتری اقلیدسی بوده است. در واقع ژئومتری اقلیدسی تنها زبان فضایی مناسب برای حل مسائل جغرافیایی انگاشته شده است. مفهوم جغرافیا به‌عنوان علم فضایی در تاریخ تفکرات جغرافیایی بیش از حد مهم بوده است. حداقل می‌توان تاریخ دانش جغرافیایی را از زمانی که فضا مفهوم اساسی سازمان‌دهنده در روش‌شناسی جغرافیایی است، تاریخ مفهوم فضا در جغرافیا دانست. این نوع برداشت از مفهوم فضا به اندیشه‌های کانت برمی‌گردد. کانت تأکید نمود که فضا یک نوع چارچوب برای چیزها و رخدادهاست. برداشت کانتی از فضا بعدها توسط هنتر و هارتشورن در دانش جغرافیا توسعه یافت.

گفتمان مدیریت سیاسی فضا در دانش/قدرت ژئوپلیتیک دارای استدلال منطقی، رویه‌ها و پراکتیس‌های ویژه است. این گفتمان بر مفاهیم استعلایی، انضمامی، قوم‌محور، مردانه و شرق‌شناسانه تکیه دارد و در قالب روایت‌های کلان که تنها جنبه‌هایی از تجربیات تاریخی و جغرافیایی را به‌صورت گزینشی آگاهانه و جانبدارانه انتخاب می‌نماید، بیان شده است. مدیریت سیاسی فضا خارج از مدار قدرت و ایدئولوژی نمی‌تواند عمل کند. آرایش سیاسی فضا بر اساس منافع و قدرت طبقات و گروه‌های مسلط در حوزه اقتصاد سیاسی فضاست. این نوع آرایش را به

بیانی انتقادی می‌توان «ژئوپلیتیک از بالا» نامید. واژگون‌ساختن این نوع ژئوپلیتیک به ساخت نوعی دیگر از ژئوپلیتیک منجر می‌گردد که به «ژئوپلیتیک از پایین» موسوم است.

ژئوپلیتیک از پایین تعبیری نو از مفهوم مدیریت سیاسی فضا ارائه می‌دهد که مبتنی بر قدرت نظامی، ثروت، فرامین و ایدئولوژی مقامات رسمی و کنترل فرهنگی نیست. واژگون‌سازی مفهوم رایج مدیریت سیاسی فضا در واقع روایت مقاومت بخشی از حافظه مردمان فراموش شده و به حاشیه رانده شده‌ای هستند که تعبیری نو از مفهوم ژئو/قدرت^۱ ارائه می‌دهند.

فضای جغرافیایی تحت سلطه گفتمان ژئوپلیتیکی است. در واقع گفتمان ژئوپلیتیکی را می‌توان نوعی قرائت و نگارش سیاست فضایی دانست. گفتمان ژئوپلیتیکی در کنترل و مدیریت فضا و پراکتیس فضایی اهمیت دارد. فضای کنترل شده بیرون از حاکمیت و سلطه گفتمان قرار ندارد. فضا تولیدی تاریخی، فرهنگی و گفتمانی است (مرادی، اسکندر، ۱۳۹۰: ۸۹).

واژگونی^۲

واژگونی یکی از مفاهیم بنیادین در دیرینه‌شناسی دانش^۳ میشل فوکو است. فوکو در دیرینه‌شناسی دانش (عنوان فرعی کتاب نظم اشیاء) به مطالعه ساخت گفتمان‌های دانش‌های گوناگون پرداخت. گفتمان‌های که مدعی عرضه نظریاتی درباره جامعه، افراد و زبان بوده‌اند. خود فوکو می‌گوید؛ تحلیل دیرینه‌شناسانه نسبتی با تاریخ اندیشه‌ها یا تاریخ علم ندارد؛ بلکه پژوهشی است که هدف آن کشف این مطلب است که بر چه اساسی شناخت و نظریه ممکن شد، در درون چه فضایی از نظم، دانش بنیاد یافت، بر اساس چه مقولات پیشینی تاریخی اندیشه‌ها پدید آمدند، علوم تأسیس شدند، تجربه در فلسفه‌ها بازتاب یافت، عقلانیت‌ها شکل گرفتند تا اینکه پس از مدتی کوتاه احتمالاً منحل و ناپدید شوند.

فوکو در اجرای طرح دیرینه‌شناسانه خود، مفهوم ایستمه یا معرفت را مطرح نمود. در واقع فهم دیرینه‌شناسی فوکو بدون درک و فهم مفهوم ایستمه امکان‌پذیر نیست. منظور فوکو از مفهوم ایستمه اشاره به حوزه معرفت‌شناختی خاصی است که در چارچوب آن دانش و گفتمان و

1. Geo/power
2. Reversality
3. The Archeology of Knowledge(1972)

روایت ویژه‌ای در فرهنگی خاص و عرصه‌ای معین شکل می‌گیرد. در حقیقت ایپستمه نمود و نماد روح زمانه است. فوکو اصل دگرسانی یا مغایرت^۱ را در مورد گسست میان ایپستمه‌های گوناگون به کار می‌گیرد و مدعی است هر عصر در مقایسه با دوره‌های دیگر هویت و گوهری متفاوت دارد و می‌کوشد شرایط تحقق پدیده‌ها را مورد تحلیل قرار دهد. وی در تشریح ایپستمه توضیح داد؛ منظور ما از ایپستمه، کل روابطی است که در یک عصر خاص، وحدت‌بخش کردارهای گفتمانی هستند که اشکال معرفت‌شناسانه، علم و احتمالاً نظام‌های صوری را پدید می‌آورند. ایپستمه شکلی از معرفت یا نوعی عقلانیت نیست که با گذار از مرزهای علوم بسیار گوناگون، وحدت غالب یک موضوع، یا یک روح تاریخی و یا یک عصر را نشان دهد. ایپستمه مجموعه روابطی است که در یک عصر خاص می‌توان میان علوم یافت، به شرط آن که این علوم را در سطح قاعده‌بندی‌های گفتمانی تحلیل کنیم (دریفوس، رابینو، ۱۳۸۵: ۸۳).

فوکو با رد گفتمان‌های فراتاریخی و غیر زمانمند تأکید می‌کند که دوره‌های مختلف به لحاظ ماهیت و کارکردهای گفتمانی تفاوت فاحشی با هم دارند. در هر دوره گفتمانی خاص و معرفتی ویژه حاکم است. در واقع وی از هرگونه تفسیر مبتنی بر اصالت ماهیت ثابت رویگردان است. و با تکیه بر مفهوم گسست مدعی است که هر عصر ویژگی‌های خاص خود را داراست. ویژگی‌های هر عصر در چارچوب گفتمان حاکم بر آن عصر قابل شناسایی است. گفتمان حاکم بر هر عصر نماد و نمود واقعیتی فراگفتمانی است. جهان به باور فوکو، به هیچ روی گویایی و بیان خاص خود ندارد تا ما آن را به زبان خود برگردانیم. در نظر فوکو گفتمان چیزی نیست جز خشونت‌ی که ما نسبت به پدیده‌ها روا می‌داریم. به عبارت دیگر ما خواست‌ها و رویه‌های خویش را بر پدیده‌ها هموار می‌سازیم (ضیمران، ۱۳۷۸: ۵۱).

در دیرینه‌شناسی دانش اصل واژگونی مهمترین پایه کار فوکو محسوب می‌شود. این اصل بر سه اصل دیگر دیرینه‌شناسی یعنی؛ گسست و انقطاع، ویژگی و برون‌بودگی حاکمیت دارد. اصل گسست بدین معناست که پیوستگی میان رویدادها و وقایع به چالش کشانده می‌شود. فوکو با تکیه بر مفهوم گسست مدعی است که هر عصر ویژگی‌های خاص خود را داراست. ویژگی‌های هر عصر در چارچوب گفتمان حاکم بر آن عصر قابل شناسایی است. اصل ویژگی مبتنی بر این

1. Difference

اصل است که سامان و معرفت هر عصر ویژگیهای خاص خود را دارد. برون‌بودگی نیز به معنای نفی ژرف‌کاوی برای فهم معنا و ماهیت نهان امور است. ژرف‌کاوی از دوران افلاطون پیوسته فکر اندیشمندان را به خود مشغول ساخته است. فوکو در پی اثبات آن بود که ژرف‌کاوی موجب می‌شود که انسان از پیش پافتاده‌ترین و ملموسترین جلوه‌های حقیقت، که در سطح و سوبه بیرونی امور قرار دارد، غافل بماند. به همین جهت وی از جستجو در اعماق پرهیز کرد و در مقابل به رویه محسوس وقایع، جزئیات کوچک، جابه‌جایی‌های جزئی و خطوط ظریف پرداخت (ضمیران، ۱۳۸۴: ۵۶).

همانطور که گفته شد اصل واژگونی بر دیگر اصول فوکو سلطه دارد. در رساله گفتمانی در باب زبان، واژگونی به‌عنوان ترفندی روش‌شناسانه مورد بحث قرار گرفته است. واژگونی چنانکه فوکو می‌گوید؛ عبارت است از آنچه انسان ممکن است در فرض مفهوم مخالف در ذهن خود احیاء کند. بدین معنا که وقتی سنت یا مکتبی تفسیر خاصی از رویدادی عرضه می‌دارد، می‌توان با طرح تفسیر و تعبیر مقابل آن، زمینه اندیشه تازه‌ای را در آن خصوص مهیا کرد. وقتی پدیده‌ای از زاویه خاصی مورد توجه قرار می‌گیرد، می‌توان زاویه و افق دیگر آن را نیز مطرح کرد. در رساله "گفتمانی در باب زبان" آمده است: اصل واژگونی در پی آنست که سبک گفتمان حاکم بر نگاه تاریخی یا فلسفی را کالبد شکافی و در واقع ساحت نااندیشیده آن را بررسی کند (ضمیران، همان، ۳۹).

گفتمان رایج در مدیریت سیاسی فضا در ایران

ریشه‌ها و رویه‌های مدیریت سیاسی فضا در ایران به معنای اخص آن عمری به درازای دولت مدرن دارد. در واقع از زمان بر سرکار آمدن دولت مدرن در ایران است که فضا به مثابه مقوله‌ای امنیتی که باید کنترل گردد، ایجاد می‌شود. البته این بدین معنا نیست که ایرانیان در امر مدیریت فضا تجربه تاریخی نداشته‌اند. منابع تاریخی نشان می‌دهند که ایرانیان در مدیریت فضا تجربه دیرینه دارند. شاید اولین تجربه تاریخی مدیریت سیاسی فضا به دوران مادها برگردد. مدیریت سیاسی فضا در دوران مادها بصورت ملوک‌الطوایفی بوده است. در این دوره شهرها حالت نیمه خودمختار داشته و از نظر سیاست خارجی و نبردهای برون‌مرزی تحت امر حکومت مرکزی بوده‌اند (زنجانی، ۱۳۸۰: ۱۴۱). هخامنشیان نیز نخستین حکومت فدراتیو در تاریخ بشر را به وجود

آوردند (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۱۱۰). در دوره هخامنشیان مدیریت سیاسی فضا مبتنی بود بر تقسیم کشور به چند ولایت که یونانیها به آن "ساتراپ" می‌گفتند. پارسها نوعی دولت آزادمنش با نوعی مدیریت مبتنی بر اصول تمرکز و عدم تمرکز شکل دادند. نظام متمرکز مدیریت بر نهادهای بوروکراتیک، نظامی، سیاسی و دولتی مختلف و همین‌طور برخی سنتها استوار بود. اما عدم تمرکز نیز به دو طریق در سیستم به کار می‌رفت: ۱. به‌عنوان عنصر محوری خط‌مشی حکومت‌داری مداراگونه که رهبری محلی و استانی را مجاز و به سنتهای اقوام تحت سلطه احترام می‌گذاشت؛ ۲. نظام اداری را به حداکثر فرصت برای انعطاف‌پذیری و کارایی مجهز می‌کرد (اطاعت، ۱۳۸۷: ۶۲). هردوی این اصول اجرای مدیریت ثمربخش سرزمین را تکمیل می‌کردند. در واقع این نوع بوروکراسی سازمانی دوگانه، یک نوآوری در مدیریت دولتی و حکومتی بود که در دنیای باستان بی‌سابقه بود (همان). شیوه مدیریت فضای سرزمینی هخامنشیان در دوره سلوکیان و اشکانیان تداوم یافت. در تقسیمات کشوری و اداری زمان ساسانیان کشور متشکل از چند استان بوده که توسط پادگوسبان، به معنی مرزبان اداره می‌شده است.

در ایران پس از اسلام تقسیمات فضایی کشور دچار دگرگونی شده و واحدهایی چون ایالات و امیرنشین‌ها بوجود آمدند. این واحدها در اداره امور قلمرو خود و اعمال حاکمیت و جمع‌آوری مالیات قلمرو خود را به نواحی کوچکتری تقسیم می‌کردند و هر کدام را به حاکم یا امیری می‌سپردند. این تغییر و تحولات تا دوران صفوی تداوم یافت. در دوره قاجار بر اثر تماس مستقیم ایرانیان با اروپا مفهوم تقسیمات کشوری و مدیریت فضایی دچار دگرگونی عمده شد. نقطه عطف این دگرگونی انقلاب مشروطه و تأسیس مجلس شورای ملی و بدنبال آن تصویب قانون انجمن‌های ایالات و ولایات بود. طبق این قانون ایران به چهار ایالت بزرگ آذربایجان، خراسان و سیستان، فارس و بنادر و ایالت کرمان و بلوچستان تقسیم شد. در دوره رضاخان که برای اولین بار دولت به مفهوم مدرن آن تشکیل شد، تقسیمات فضایی قدیمی به یکباره منسوخ گردید و به جای آن وزارت داخله اداره یازده استان، چهل و نه شهرستان و تعداد زیادی بخش و دهستان را برعهده گرفت و مدیرانی تحت عنوان استاندار، فرماندار و بخشدار ظهور کردند. در دوره رضاخان دولت برای اولین بار به تمامی فضاهای کشور دسترسی همه جانبه یافته و این امر تا به حال تداوم یافته است. از دوره رضاخان به بعد شیوه مدیریت سیاسی فضا دغدغه اصلی سیاستمداران و برنامه‌ریزان بوده و این دغدغه مبتنی بر شاخص‌های جغرافیایی (وسعت،

شکل هندسی)، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی/امنیتی است.

آنچه از بررسی منابع مربوط به رویکردهای متفاوت مدیریت سیاسی فضا در ایران برمی آید این است که گفتمان رایج در چارچوب کلان عملکرد دولت مدرن در عرصه فضا قابل توجه و تفسیر است. رفتار فضایی دولت مدرن از مدیریت متمرکز گرفته تا مباحث مربوط به تمرکززدایی مقوله‌ای کنترلی است. از نقطه نظر دولت مدرن فضا و رفتار فضایی باید قابل کنترل شود. تمامی فرآیندهای مدیریتی در این گفتمان از توسعه سیاسی گرفته تا مباحث مربوط به مشارکت شهروندان در راستای کنترل فضا است. فضا عرصه‌ای امنیتی است. در حوزه پراکتیس، اجرای سیاست‌ها و اقدامات، دولت‌ها قبل از هر چیز به مفهوم امنیت فضایی توسل جسته‌اند. به عبارت دیگر توسل به امنیت فضایی توجه‌گر مناسبی برای سیاست‌ها و اقدامات دولت‌ها بوده است. در رویکرد دولت‌ها امنیت فضایی به معنی رهایی از تهدید (چه داخلی و چه خارجی) است. در واقع امنیت برای دولت در نبود مسأله دیگری به نام "تهدید" درک می‌شود. امنیت به قدرت دولت‌ها جهت حفظ هویت مستقل و تمامیت عملی آن مربوط می‌گردد. امنیت از نگاه دولت موضوعی عینی و دارای واقعیت خارجی در عرصه فضا است. در گفتمان ژئوپلیتیکی مرجع نهایی امنیت دولت‌ها هستند نه افراد. به عبارت دیگر افراد نمی‌توانند به‌عنوان مرجع امنیت شناخته شوند.

دولت مدرن در عرصه فضا نه تنها نگرشی امنیتی دنبال نموده بلکه هویت فضایی را نیز در قالب همان نگرش امنیتی تعریف نموده است. یکی از پراکتیس‌های عمده دولت مدرن در عرصه فضا، خلق مفهوم هویت و کاربست خشونت‌آمیز آن بوده است. کارکرد ژئوپلیتیکی هویت بر اساس فرض وجود "من" در برابر یک "دگر" مقابل بوده است. هویت فضایی برساخته ژئوپلیتیک در چهره نوین آن، ربطی وثیق با تولد سوژه دارد. ظهور و یا کشف سوژه یکی از عناصر بنیادین عصر مدرن است. پندار ژئوپلیتیکی در ادوار متفاوت و تحت حاکمیت اپیستم‌های ویژه نه تنها ادعای پاسخگویی به کیستی و چیستی "من" را داشته بلکه خالق هویت ویژه برای "من" نیز بوده است.

خلق ژئوپلیتیکی "من" در عرصه فضا مبتنی بر پراکتیس‌های خشونت‌آمیز بوده است. این "من" ژئوپلیتیکی بدون وجود و یا فرض وجود "غیر من" معنی و مفهوم نمی‌یابد. پرسش بنیادین هویت ژئوپلیتیکی "ما که و کجا هستیم؟" است. این پرسش نشان و خبر از وجود یک "دگر"

دیگری در عرصه فضا می‌دهد که دشمن پنداشته شده و هستی و چیستی ما را زیر سؤال برده است. هویت ژئوپلیتیکی چیزی جزء آنچه بدان هر آدمی خویش را از دیگری باز می‌شناسد و "کیستی" و "چیستی" خود را در پرتو آن تعریف می‌کند، نیست. در عرصه فضایی، هویت‌سازی هم در عرصه داخلی خشونت‌آمیز بوده و هم در عرصه خارجی. در عرصه داخلی هویت‌سازی ملی در برگیرنده تمام هویت‌های طبقات مختلف اجتماعی، اقتصادی، قومی و مذهبی نبوده است و معمولاً این پدیده در قالب مدیریت سیاسی فضا توجیه و مشروعیت می‌یابد. ساخت هویت تنها بر اساس انگاره‌های ذهنی و منافع طبقاتی طبقه مسلط و در قدرت بوده است. در گفتمان سیاسی دولت مدرن هویت‌سازی رویکردی مردانه و جانبدارانه بوده و تنها شامل ایده‌ها، آرمان‌ها و منافع عینی و ذهنی خاص است.

واژگونی گفتمان رایج در مدیریت سیاسی فضا

چنانکه گفته شد فضا در گفتمان دولت مدرن مقوله‌ای امنیتی و مبتنی بر تقابل‌های دوتایی خشونت‌آمیز است. فضا پدیده‌ای است که باید کنترل گردد. کنترل فضا بصورت اجتناب‌ناپذیر پدیده‌ای خشونت‌آمیز است. حال می‌توان با واژگونی این گفتمان، تعبیر و تفسیری متفاوت از فضا ارائه نمود. قدم اول این است که فضا را نه کالایی امنیتی بلکه عرصه‌ای قابل زیست برای عوامل فضایی متفاوت و مردمانش دانست. واژگونی گفتمان رایج در مدیریت فضایی مستلزم این است که انگاره "فضای فرهنگی اصیل" را کنار نهاد. انگاره "فضای فرهنگی اصیل" که در آن یک تمامیت منفرد و سخت، خود را درون مرزهای خود شکل می‌دهد و در برابر تأثیرات دیگری مقاومت می‌کند، افسانه‌ای بیش نیست. تمامی فضاها فرهنگی حاصل روبه‌رو شدن با دیگری هستند که از طریق آن، ابتدا با پدیده‌های نوظهور، ترسناک و جذابی روبه‌رو می‌شوند و سپس، آنها را درک کرده و به صورت بخشی از فرهنگ خود در می‌آورند. فضاها فرهنگی را به صورت مناطق تعاملی بهتر می‌توان در نظر گرفت تا چیزهایی مجزا.

در فضای واژگون‌شده، هویت‌های مکانی و فضایی دستخوش تغییرات بنیادین می‌شوند. گفتمان رایج در مدیریت سیاسی فضا، تصویر ساده‌ای از هویت‌های مکانی و فضایی ارائه نموده است. هویت‌های مکانی و فضایی یکدست و خالی از هر نوع پیچیدگی و تنوع انگاشته شده‌اند. میل

گفتمان رایج در مدیریت سیاسی فضا در ایران تداوم چنین برداشتی از مقوله هویت‌های مکانی و فضایی بوده است. در چنین برداشتی همه فرهنگ‌ها و مردمان در چارچوب یک نظام مدیریت فضایی ادغام می‌شوند.

با واژگون ساختن گفتمان رایج، فضا نه مقوله‌ای امنیتی بلکه عرصه‌ای اکولوژیک پنداشته می‌شود. فضای امنیتی به فضای اکولوژیک تبدیل می‌شود. در فضای اکولوژیک هرگونه مرزبندی خشونت‌آمیز قومی و مذهبی نفی می‌شود. بسترهای اجتماعی فضای اکولوژیک متفاوت از مدیریت دولتی و امیتی فضاست. به‌طورکلی فضای اکولوژیک را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

- پرهیز از دوگانگی و تقابل‌های دوتایی خشونت‌آمیز و قوم‌محورانه در عرصه فضا.
- سنت‌ها و روایتگری‌ها در عرصه فضا از تقسیمات متعارض شکل نمی‌گیرند. تقسیماتی چون ما در برابر آنها چرا که چنین روایت‌هایی به‌خودی خود دارای ذهنیتی "یا این یا آن" است.
- تفاوت‌های فضایی به‌گونه‌ای مطلق دریافت نمی‌گردند.
- نفی پندار دیگری به‌عنوان دیگری و تأکید بر مفاهیم شباهت و تفاوت به‌مثابه مفاهیم نسبی.
- مسئولیت‌پذیری در قبال فضاها، فرهنگی متفاوت و متنوع.
- تأکید بر فهم و درک دیگران در قالب ذهن، زبان و فرهنگ خود آنان.
- فضا عرصه دیالوگ و تفاهم است نه تقابل.
- نفی فضای فرهنگی اصیل.
- تأکید بر اخلاق فضایی براساس ارتباطات شبکه‌ای و چندوجهی فضاها، مردمان و مناطق مختلف.
- گشودگی و سیالیت فضا.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مدیریت سیاسی فضا در دوره حاکمیت دولت مدرن در ایران مبتنی بر کنترل فضا بوده است. نه تنها در ایران بلکه، در تمامی دنیا مفهوم کنترل فضا اولویت اصلی دولت مدرن بوده و فضا کالایی

امنیتی محسوب می‌شود. در این مقاله این گفتمان رایج در مدیریت سیاسی فضا واژگون، واکاوی و بازاندیشی شده است. هدف آن نیز ارائه روایت دیگر از مدیریت فضا است که در آن هیچ فضایی از جغرافیای فرهنگی و زیبای ایران در حاشیه قرار نگیرد. این روایت مبتنی بر برداشت اکولوژیکی از فضا است نه کنترل و مدیریت آن. برداشت اکولوژیکی یعنی قابل زیست‌ساختن فضا برای تمامی روایت‌های خرد و محلی در فضای جغرافیایی ایران، آن‌هم در راستای انسجام غیرخشونت‌آمیز یک هستی ارگانیک به شیوه‌ای که تنوع‌های آن از ملزومات وحدتش باشد.

همواره یکی از دغدغه‌های سیاستمداران، محققین و پژوهشگران ایرانی در عرصه مدیریت سیاسی فضا تدوین الگویی بوده که برطبق آن امکان فروپاشی و تجزیه ایران به حداقل ممکن برسد. هرچند این نگرانی قابل تقدیر است اما بیش از حد برجسته گردیده است. این الگو در دو طیف وسیع مدیریت متمرکز و عدم تمرکز قابل بررسی است. از نقطه نظر پراکتیس فضایی هر چند این دو رویکرد تفاوت‌هایی باهم دارند اما هردوی آنها بر کنترل فضا تمرکز دارند. کنترل فضا مانع از فهم روایت‌های خرد، محلی و متنوع می‌شود. آنچه در این عرصه فراموش شده است، فضای اکولوژیک فرهنگ‌ها و مردمان است.

در فضای اکولوژیک قوم‌محوری افراطی نفی می‌شود و فضا عرصه‌ای برای تفاهم و تساهل است نه تقابل. در این فضا مرزهای سفت و سخت قومی و مذهبی کنار گذاشته شده و فضا پدیده‌ای دیالکتیک محسوب می‌گردد. در فضای اکولوژیک، دولت، شهروندان، اقوام و مذاهب در یک فرایند دیالکتیکی ادغام شده و هریک جزئی لاینفک از دیگری می‌گردد. در این فضا حضور و اثبات خود مستلزم نفی دیگری نیست. در فضای اکولوژیک تقابل‌های خشونت‌آمیز فضایی از قبیل فرهنگ/ما/فرهنگ آنها، جهان/ما/جهان آنها، قوم/ما/قوم آنها، مذهب/ما/مذهب آنها نفی می‌گردد. فضای اکولوژیک مبتنی بر رویکردهای چندانگاره‌ای، چندوجهی، غیرمتمرکز و ضد سلطه/هژمونی است. در این فضا تمامی شهروندان، اقوام و مذاهب ضمن پذیرش روایت‌های خود نسبت به دیگری مسئولیت دارند. فضای اکولوژیک در یک تعبیر کلی مبتنی بر رابطه مستمر بین اذهان متفاوت است، عبارت است از؛ دیالوگی بی‌پایان میان ذهن‌های متفاوت و پرهیز از دوانگاری و دوگانگی خشونت‌آمیز قومی و مذهبی و تأکید بر دیالکتیک در عرصه سیاسی و فضا.

منابع

۱. آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۸۵)، تحلیل گفتمان انتقادی، انتشارات علمی و فرهنگی؛
۲. اطاعت، جواد (۱۳۸۷)، تقسیمات کشوری و توسعه پایدار، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال چهارم، شماره سوم؛
۳. جهان‌دیده، سرخوش (۱۳۸۶)، میشل فوکو؛ ایران روح یک جهان بی‌روح، تهران، نشر نی؛
۴. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۱)، جغرافیای سیاسی ایران، تهران، سمت؛
۵. دریفوس، رایینو (۱۳۸۵)، میشل فوکو؛ فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی؛
۶. دولفوس، اولیویه (۱۳۷۴)، فضای جغرافیایی، ترجمه سیروس سهامی، مشهد، نشر نیکا؛
۷. ریتزر، جرج (۱۳۸۳)، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی؛
۸. زنجانی، محمود (۱۳۸۰)، تاریخ تمدن ایران باستان، تهران، آشیانه کتاب؛
۹. ضیمران، محمد (۱۳۷۸)، میشل فوکو: دانش و قدرت، تهران، انتشارات هرمس؛
۱۰. کریمی‌پور، یدالله؛ محمدی، حمیدرضا (۱۳۸۸)، ژئوپلیتیک ناحیه‌گرایی و تقسیمات کشوری ایران، تهران، نشر انتخاب؛
۱۱. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۱)، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران، سمت؛
۱۲. مرادی، اسکندر (۱۳۸۹)، گفتمان ژئوپلیتیکی: گسست یا تداوم، چهارمین کنگره انجمن ژئوپلیتیک ایران، دانشگاه تربیت مدرس؛
۱۳. مرادی، اسکندر (۱۳۹۰)، ابعاد فکری و مادی ضد ژئوپلیتیک، مجله سیاست دفاعی، شماره ۷۷؛
۱۴. مرادی، اسکندر (۱۳۹۰)، ژئوپلیتیک از نگاهی دیگر، پژوهش‌های جغرافیای انسانی، شماره ۷۸؛
۱۵. مرادی، اسکندر (۱۳۹۰)، فراژئوپلیتیک، پنجمین کنگره انجمن ژئوپلیتیک ایران، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رشت؛
۱۶. هیوبرت دریفوس و پل رایینو (۱۳۸۵)، میشل فوکو فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران، چاپ پنجم، نشر نی؛

17. Agnew and Corbridge (1995), *Mastering Space*, Rutledge;

18. Agnew (2000), *Geopolitics; Re-visioning World Politics*, Rutledge;

19. Michel, Foucault (1977), *Security, Territory, Population, Lectures at the College De France*.